

شهيد ماندني صالحين



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و دوازدهم استان بوشهر

نام پدر	حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۷/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۱/۲۶
محل شهادت	شرهانی
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	بی سواد
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

الهی الهی به اروند عشق بسوزان مرا در پدافند عشق

در یکم مهرماه ۱۳۴۲ در برازجان به دنیا آمد. نامش را بنا به سفارش یکی از همسایگان ماندنی گذاشتند تا برای همیشه نامش ماندگار بماند. روزهای کودکی اش در کنار پدر و مادری مؤمن و در فضایی اکنده از مهربانی اما مستضعف سپری می شد. محیط خانه باعث شد تا از نظر اخلاقی یکی از بهترین ها باشد. مبارزه با ظلم رانیز در خانه آموخت. برای پدر و مادر احترام خاصی قائل بود و بر اثر هوش و ذکاوتی که داشت با مسائل سیاسی و مذهبی کاملاً آشنا بود از ابتدای نوجوانی جهت تأمین معاش خود و خانواده مشغول به کار گردید و در کنار خانواده به بنایی می پرداخت تا سهمی از خستگی های زندگی را به دوش بگیرد. آن قدر به کار کردن علاقه داشت که اگر یک روز بیکار بود ناراحت بود. علاقه خاصی به حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) داشت و همواره منتظر فرا رسیدن ماه محرم بود و در عزاداری حضرت امام حسین(ع) سر از پای نمی شناخت و به هر وسیله ممکن در عزاداری شهدا کربلا شرکت می کرد و خدمت می نمود و در واقع خادم امام حسین (ع) محسوب می شد. این نوجوان با ایمان در مساجد جهت گوش دادن به سخنرانی های مذهبی و سیاسی شرکت می کرد و به مسایل مذهبی و سیاسی آشنا می شد. همواره در نماز جمعه شرکت می کرد و شب ها نیز در بسیج به نگهبانی می پرداخت. آغاز کارش در نهاد جهاد سازندگی بود. او به عنوان یک جهادگر فعال در حد توان به هم نوعان مستضعف خود خدمت می کرد. پس از آن که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد آرزو می کرد که به جبهه برود، لذا در مورخه ۱۸/۱۱/۶۱ همراه با برادران بسیج از طریق بسیج ثارالله (ع) برازجان عازم جبهه حق علیه باطل گردید و در عملیات والفجر یک در منطقه شریانی شرکت کرد و فعالانه در صحنه نبرد حماسه آفرید. پس از فداکاری ها و از خود گذشتگی ها سرانجام در مورخه ۲۶/۱/۶۲ توسط مزدوران بعثی بر اثر ترکش خمپاره به فیض عظیم شهادت نائل آمد. روحش با ارواح مطهر شهدا کربلا محشور و یادش گرامی باد.

وصیت نامه

به نام الله پاسدار حرمت خون شهید

کار خود را را به نام خدای بزرگ و بلند مرتبه آغاز می نمایم و برای او کار می کنم. به نام خدای بخشنده و مهربان که در این دنیا بر مؤمنان و کافران رحم می کند و در دنیای آخرت بر مؤمنان رحم می کند. حمد و ستایش مخصوص خدای یکتا و یگانه است و تنها برای او به سجده می روم و او صاحب روز قیامت است و تمام کارش بر روی محور عدالت انجام می گیرد. برادران و خواهران رزمنده که همه به سوی خدای یکتا و یگانه می شتایید، باید بدانید که به هر فرزند هنگام کودکی دو چیز می دهند یکی قند و دیگری دارویی بنام گنجه. و می دانید که قند موادی شیرین و گنجه داروئی تلخ می باشد، دادن گنجه به کودک نشانه آن است که باید کودک در زندگی خود تلخی را ببیند و خوراندن قند به کودک باعث می شود که کودک مزه شیرینی را هم بچشد. پس ای برادران و خواهران رزمنده که حاضرید تمام عمر خود را فدای اسلام کنید و همه حاضرید به سوی الله بشتایید، در زندگی تان باید رنج ببینید تا مزه خوبی را بچشید. من از شما خواهش می کنم هر چه بیشتر بار ایمان خود را محکم کنید و در هر لحظه پوزه کافران را به خاک بمالید. و هان ای برادران و خواهران می دانید که این دنیا، دنیایی است که انسان در آن به وجود می آید و چند روزی روی این کره خاکی زندگی می کند و در مدت محدودی از این دنیا رحلت و کوچ می کند. یعنی از این دنیا به سرای آخرت می رود و نتایج اعمالش چه کیفر و چه پاداش برایش مجسم می شود و همواره نامه اعمالش را می خواند و در آن دنیا حساب و کتاب اعمال خود را بدون قبول هیچ عذری موجه ملاحظه می کند و نتیجه عملش باعث شادی یا پشیمانی او از اعمالش در این جهان خواهد شد. پس همان طور که حضرت علی ابن ابیطالب (ع) می فرماید باشید چرا که مطابق فرمایش ایشان: «امروز روز عمل است و حسابی در کار نیست و فردا روز حساب است و عملی در کار نیست» و همان طور که امام عزیزمان فرمود: ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد و آن مرگی بهتر است که با عزت باشد؛ آن کسی که از مرگ می ترسد شهادت مکتب او نیست.

ماندنی صالحین

خاطرات

«جاودانه تاریخ»

من نام حسین را برای او انتخاب کرده بودم ولی به خاطر همسایه مان نام او را ماندنی گذاشتیم. وی اولین عضو خانواده بود و در برازجان دیده به جهان گشود. رفتارش با دیگران بسیار خوب بود خصوصاً نسبت به من نیکوترین اخلاق را داشت. این خوش اخلاقی او هنگامی بروز می کرد که من به او احتیاج داشتم. موقعی که پاهایم درد بود و نمی توانستم راه بروم او مرا به حیاط می برد تا کم کم بهتر شوم و بتوانم راه بروم. قبل از این که به سربازی بروم به عنوان بسیجی به جبهه رفته. مدت ۴ ماه در جبهه بود که توسط یکی از همزمانش با خبر شدیم که شهید شده است.

«سقای عاشقان»

صدای بمب و موشک تکان دادن آسمان تعبیر خوب و مناسبی نیست. از همه طرف مورد هجوم دشمن هستند. دوستانش همگی تشنه اند. پس برای آوردن آب از جا بلند می شود. رزمندگان که اوضاع وخیم جبهه را می بینند از او می خواهند که از این کار منصرف شود. ولی او به عباس علمدار لبیک گفته است در دستانش قمقه های آبی است که رزمندگان به آن نیاز دارند. مقداری از آب را به زمین می پاشد. که تا موقع تردد برادران بسیجی اش گرد و خاک از زمین بلند نشود. در همین حال یکی از هواپیماهای عراقی سر می رسد و منطقه را بمباران می کند در این بین ترکشی به او اصابت می کند و به درجه رفیع شهادت نائل می گردد. بزرگترین آرزوی شهید را کسی نمی دانست حتی من که مادر شهید هستم ولی فکر می کنم آرزو داشت که به ما و زندگی اش سر و سامان دهد.

«در باغ کودکی»

رفتار شهید با دیگران بسیار خوب بود خصوصاً نسبت به مادرمان نیکوترین اخلاق را ارائه می کرد. این خوش اخلاقی هنگامی بهتر احساس می شد که از مادرمان پرستاری می کرد. در هنگامی که پای مادرمان درد بود و نمی توانست راه برود وی دست او را می گرفت و توی حیاط راه می رفت تا حال مادرمان بهتر شود. دیدگاه خوبی نسبت به بسیج داشت چرا که تمام ماه محرم وقت خود را صرف بسیج و عزاداری می کرد. اعزام ایشان توسط بسیج به جبهه خود دلیل موجهی است که نظر وی نسبت به بسیج بسیار خوب بود.

این حالات ظاهری شهید بود ولی حالات درونی وی را هیچکس جز خداوند نمی داند. نمی دانیم چه غوغایی در دل وی بوده که به دیدار معشوق خویش نائل گشت. و ما افتخار می کنیم که برادر خود را در راه خداوند فدا کرده ایم. حتی مادرمان ابراز می دارد که ای کاش فرزند دیگرم نیز در راه خدا شهید می شد. دستش زخمی شده بود از او پرسیدند که دستت چه شده است، گفت در حال بازی کردن به زمین افتاده ام و سنگلاخ دستم را بریده است در حالی که در جبهه زخمی شده بود و نمی خواست خانواده را آزرده خاطر سازد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران